



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِنْ كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَازِيرَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲) يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَنُورَ النَّهَارِ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَلِكَُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ (۱۳) إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ (۱۴)﴾

مقصود از طیب در ﴿الْكَلِمِ الطَّيِّبِ...﴾

چون در این سوره اصول دین و خطوط کلی فقه و اخلاق مطرح بود جریان عزّت را هم مطرح فرمود که مسیر عزّت، عبارت از کلم طیب است و عمل صالح. منظور از کلم طیب، لفظ طیب نیست زیرا خود لفظ جزء اعمال است عمل گاهی به صورت قول است گاهی به صورت فعل، منظور از کلم طیب آن عقیده طیب و صالح است نه الفاظ خوب، چون الفاظ نظیر افعال جزء عمل صالح خواهند بود.

مطلب دیگر آن است که این کلم طیب یعنی عقیده طیب همان است که در سوره مبارکه «ابراهیم» مشخص شد که ﴿مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾^۱ آن عقیده طیب خواهد بود نه الفاظ و کلمات خوب، پس کلم طیب یعنی عقاید طیب، نیت‌های خوب و مانند آن.

مطلب بعدی آن است که اینکه فرمود: ﴿وَمَا يُعْمَرُ مِنْ مُعْمَرٍ﴾^۱ این به قرینه عول است معنایش این نیست که هیچ معمری عمر نمی‌کند مگر اینکه در کتاب الهی هست چون تا عمر نکند معمر نمی‌شود ﴿وَمَا يُعْمَرُ﴾ یعنی هیچ کسی عمر طولانی نمی‌کند و معمر نمی‌شود مگر اینکه در کتاب الهی، سرنوشت و سرشتش مشخص است.

بررسی دیدگاه زمخشری در آیه ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ﴾ و تثیل دانستن آن

اما درباره ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ﴾ دو احتمال هست احتمال اول که اکثر مفسران بر آن هستند زمخشری و امثال او از این احتمال حمایت می‌کنند می‌گویند این آیه دوازده سوره مبارکه «فاطر» آیه نوزده به بعد همین سوره «فاطر» است آیه نوزده به بعد سوره «فاطر» این است که ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ * وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ * وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحُرُورُ * وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ﴾ که این مثال است برای اینکه مؤمن و کافر^۲ مساوی هم نیستند مؤمن به منزله بصیر است کافر به منزله اعمی، مؤمن به منزله نور است کافر به منزله ظلمت و هکذا. اگر این آیه به وزن آن آیات نوزده بود در صدرش یا در ذیلش یا در وسطش به چنین مطلبی اشاره می‌کرد.

نشانه توحید بودن نظم به کار رفته در اختلاف دو دریا

ظاهراً این آیه نظیر همان است که در سوره مبارکه «نحل» گذشت در سوره «نحل» آیه چهارده این است ﴿وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ همه آن الفاظ در اینجا هست به استثنای چند تعبیری که در این آیه هست و آنجا نیست که این در عداد نعمت‌های الهی است گاهی خدای سبحان زمین را، باغ را، مزرع و مرتع را ذکر می‌کند، گاهی معادن زیرزمین را ذکر می‌کند، گاهی برکات دریایی را ذکر می‌کند اینها همه نظم است و برکت است و ذیل آیه که دارد ﴿لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ ناظر به این است که مبدأ خود را بشناسید در پیشگاه مبدأ خود شاکر و خاضع

۱. سوره فاطر، آیه ۱۱.

۲. الکشاف، ج ۳، ص ۶۰۴ و ۶۰۸.

باشید پس سخن از تمثیل نیست که مؤمن به منزله آب دریایی است که عَذْبُ است و فرات است و ﴿سَائِغٌ شَرَابُهُ﴾ و کافر به منزله دریایی است که ملح اُجاج است چون اگر این بود دیگر برکات هر دو دریا را به صورت مشترك ذکر نمی کرد در این آیه فرمود دریاها دو قسم اند ولی از همه اینها این برکات برمی آید دریای اول عذب است و فرات است و ﴿سَائِغٌ شَرَابُهُ﴾ یعنی طیب و طاهر است (يك) رافع عطش است (دو) گوارا و سریع الهضم است (سه) این عذب است و فرات است و سائغ آن دیگری شور است و سوزنده و گدازنده ولی ﴿وَمِنْ كُلِّ﴾ از هر دو دریا این برکات برمی خیزد اگر ماهی خوب است برای هر دو دریاست، اگر لؤلؤ و مرجان است برای هر دو دریاست، اگر کشتیرانی است برای هر دو دریاست، شما خیال نکنید که اگر دریایی شور بود بی خاصیت است نه، دریای شور همان خاصیتی را دارد که دریای شیرین دارد و این جای تعجب است که از ماء عذب فرات سائغ، ماهی طیب و طاهر پرورش پیدا می کند از آب ملح اُجاج هم همین طور از دریای عذب فرات سائغ، لؤلؤ و مرجان برمی خیزد از دریای ملح اُجاج هم همین طور. این تدبیر حکیمانه ذات اقدس الهی است که از آب شور، ماهی طری و تازه و از آب شور، لؤلؤ و مرجان درست می کند چون فرمود: ﴿وَمِنْ كُلِّ تَاكُلُونَ﴾ نه اینکه لؤلؤ و مرجان برای ملح اُجاج باشد و آن ماهی طیب و طاهر برای آن عذب فرات باشد بنابراین این قول دوم اقوا به نظر می رسد. مسئله بعدی این است که اینکه فرمود: ﴿وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا﴾^۱ این درباره نظمی است که نشانه وحدانیت ذات اقدس الهی است. آیه بعد، آیه بعد، همه اینها درباره نظم عالم است که نشانه وحدانیت است ﴿يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ﴾ هم همین طور است.

عدم ارشاد آیه به بی برکتی کافر

پرسش: همان طوری که از دریای شور هم ماهی تازه می گیرند ممکن است کافر هم بعضی از کارهای اجتماعی را انجام بدهد.

پاسخ: بَلَه خب، يك گوشه بايد اشاره كنند در آن آيات دارد ﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مِّنْ فِي الْقُبُورِ * إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ﴾^۱ يك اشاره و ارشادی دارد كه كافر بايد هراسان بشود اما اینجا در این صدد نیست كه بفرماید كافر هیچ خاصیتی ندارد می‌فرماید چه دریای شیرین چه دریای شور، چه آب شیرین چه آب شور همه اینها منشأ برکت‌اند برکتشان هم یکسان است ﴿وَمِنْ كُلِّ﴾ یعنی یکسان است نه اینکه دریای شور برکتی دارد و كافر آن برکت را هم ندارد كه جناب زمخشری به آن اصرار دارند اینها می‌گویند كافر از دریای شور هم بدتر است برای اینکه دریای شور، لؤلؤ و مرجان و اینها را دارد كافر این خاصیت را هم ندارد نظیر آیه ۷۴ سوره «بقره» كه ﴿فَهِیَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾ برخی از دل‌ها شبیه سنگ‌اند یا از سنگ سخت‌ترند بعضی از سنگ‌ها منشأ جوشش چشمه‌ها هستند، بعضی از این چشمه‌های دامنه كوه از درون سنگ برمی‌خیزد ﴿وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾ آن خشیت معنوی را دارند ﴿وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ﴾ ولی كافر چنین برکتی هم ندارد^۲ لذا از سنگ هم بدتر است. اگر این بود بالأخره ذیلی، صدری، وسطی، يك اشاره داشت كه از كافر هیچ کاری ساخته نیست نظیر آیه نوزده به بعد.

پرسش: پس آیه ده...

پاسخ: آیه ده ناظر به آن است كه اینها می‌خواستند عزیز بشوند كه مطابق ﴿أَيُّتَعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً﴾^۳ بود اینها بت‌ها را می‌پرستند ﴿لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا﴾^۴ خدا می‌فرماید عزّت مستقیماً برای ذات اقدس الهی است بالذات و بالاصاله، راهش هم كلم طیب و عمل صالح است راهیان این راه هم انبیا و اولیا هستند و به دنبال اینها مؤمنان كه ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾^۵ آنجا سخن از كافر و امثال ذلك نیست كه تشبیه كند.

پرسش...

۱. سوره فاطر، آيات ۲۲ و ۲۳.

۲. الكشاف، ج ۳، ص ۶۰۵.

۳. سوره نساء، آیه ۱۳۹.

۴. سوره مریم، آیه ۸۱.

۵. سوره منافقون، آیه ۸.

پاسخ: بله آنها که ﴿يَمْكُرُونَ﴾^۱ می‌خواهد بگوید کارشان اثر ندارد نه اینکه آنها مثل سنگ‌اند اینها هر نقشه‌ای که می‌خواهند بکشند نقشه اینها بی‌اثر است نه خودشان عزیزند نه می‌توانند جلوی عزّت انبیا و اولیا و مؤمنین را بگیرند.

نظم در فصول چهارگانه و نقش آن در تأمین ارزاق مردم

﴿يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ﴾ فرمود يك نظم دیگری هم شما در عالم می‌بینید و آن فصول چهارگانه است اگر همه این ماه‌های دوازده‌گانه مثلاً بهار بود یا تابستان بود یا پاییز بود یا زمستان بود دیگر مشکلات مردم حل نمی‌شد برخی از فصول باید باشد تا زمین آماده شود برای رویش؛ در بعضی از فصول زمین باید در خواب یا استراحت باشد. برای تأمین ارزاق مردم فرمود: ﴿وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ﴾^۲ این ﴿فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ﴾ یعنی فصول چهارگانه که در بعضی از این فصول زمین به خواب می‌رود استراحت می‌کند یعنی زمستان، در بعضی از فصول بیدار می‌شود یعنی بهار، باران هم در آن فصل بیشتر می‌بارد تا اینکه اینها را تغذیه کند به مقصد برساند این ﴿قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ﴾ برای این کار ﴿يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ﴾.

چگونگی به وجود آمدن فصول چهارگانه با تفسیر «یولج» در آیه

این شمس و قمر که حرکت می‌کنند هر کدام از اینها يك دایره ۳۶۰ درجه‌ای را طی می‌کنند ۱۸۰ درجه شب است به نام قوس‌اللیل، ۱۸۰ درجه روز است به نام قوس‌النهار این در اول فروردین که به اصطلاح اعتدال ربیعی است و گاهی هم در اعتدال خریفی یعنی پاییزی این حالت پیش می‌آید بعد وقتی پاییز می‌رسد ﴿يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ﴾ یعنی این قوس ۱۸۰ درجه که شب است این از دو طرف وارد قوس‌النهار می‌شود یعنی هم در طرف صبح دیرتر صبح می‌شود، هم در طرف مغرب زودتر شب می‌شود این قوس ۱۸۰ درجه‌ای قوس‌اللیل از دو طرف وارد قوس‌النهار می‌شود بخشی از شب می‌گیرد، بخشی از عصر را شب می‌گیرد؛ لذا شب می‌شود حدود چهارده

۱. سوره فاطر، آیه ۱۰.

۲. سوره فصلت، آیه ۱۰.

ساعت، روز می شود کمتر؛ وقتی بهار و تابستان فرا می رسد ﴿يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ﴾ از دو طرف، قوس النهار وارد قوس الليل می شود هم زودتر صبح می شود هم دیرتر شب می شود روز می شود حدود چهارده ساعت، شب می شود کوتاه، این نظم را به صورت فعل مضارع بیان کرده فرمود این کار، کار مستمر و ستّ الهی است ﴿يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ﴾ تا فصول چهارگانه تنظیم بشود و اقوات و روزی های مردم تأمین بشود.

علت اختلاف فصل در لیل و نهار و شمس و قمر

درباره شمس و قمر چون حالتشان یکسان است تعبیر به فعل مضارع نکرده این تعبیری که جناب فخررازی و امثالشان دارند^۱ ولی این نکته باید ملحوظ باشد درست است ﴿يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ﴾ کار مستمری است ولی اینها محصول حرکت خاصه شمس است شمس وقتی فوق الرأس مستقیم می تابد این يك خصوصیت دارد وقتی مایل می شود به صورت زمستان در می آید که به این منطقه مایل می تابد نه عمود بتابد يك حالت خاص دیگری دارد درست است شب و روز فرق می کنند ولی منشأ اختلاف شب و روز در اثر قُرب و بُعد شمس است او وقتی مایل باشد قوس بیشتری را طی می کند، این اختلاف لیل و نهار در اثر اختلاف حرکت شمس و نحوه شمس است آنجا چون مشهود است و یکسان به نظر می رسد تعبیر به فعل مضارع نکرده. ﴿يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ﴾.

تدبیر الهی بر شمس و قمر و زمان داری حرکت آن دو

اینها هیچ کدامشان به اذن خودشان کار نمی کنند؛ لذا جا برای این نیست که صابئین پیدا بشوند به شمس اعتقاد پیدا کنند، به قمر اعتقاد پیدا کنند همه مسخّرات تحت تدبیر الهی اند ﴿كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى﴾ اولاً اینها مسخّرند (يك) بعد راه مشخصی دارند (دو) مسیر محدودی هم دارند (سه) بساط اینها هم برچیده می شود وقتی آن اجل فرا رسید آن روزی که اجل فرا برسد ﴿وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ﴾^۲ می شود، ﴿وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ﴾^۱ می شود، ﴿إِذَا الشَّمْسُ

۱. رک: التفسیر الکبیر، ج ۲۵، ص ۱۲۹ و ۱۳۰.

۲. سوره زمر، آیه ۶۷.

كُورَتْ^۲ می شود، ﴿إِذَا التُّجُومُ انْكَدَرَتْ^۳﴾ می شود کلّ این اوضاع برمی گردد و بساط اینها جمع می شود بنابراین هم مسخرّند مستقل نیستند، هم مسیرشان مشخص است، هم عمرشان محدود ﴿لَأَجَلٍ مُّسَمًّى﴾ و این خداست.

انحصار خالقیت و مالکیت در خدای سبحان و نفی آن از معبودهای دیگر

چون سوره مبارکه «فاطر» در مکه نازل شد برای بیان توحید و اصول دیگر نازل شد فرمود این خداست، شما اگر بخواهید عبادت کنید باید این را عبادت کنید اگر باید معتقد باشید باید به این معتقد باشید ﴿ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ﴾. چون او خالق است، او مسخرّ است، او مدیر است، او مدبّر است پس ﴿لَهُ الْمُلْكُ﴾ همه سلطنتها و قدرتها برای اوست اما آنچه شما می پرستید چه این تندیسها و اجرامی که با دست ساختید یعنی وثن و صنم، چه آن موجودات مقدّسی که اینها را مثال آنها قرار دادید یعنی ملائکه، از هیچ کدام آنها ذاتاً کاری ساخته نیست از این اجرام و اجساد که هیچ کاری ساخته نیست برای اینکه اینها چیزی نمی شنوند، چیزی را درك نمی کنند، مالك چیزی نیستند ﴿الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ﴾ منطقه ای که خرما فراوان است این مثل برای آنها کاملاً قابل حل است آن پوست نازك روی آن هسته را می گویند قِطْمِير فرمود به اندازه لایه روی آن هسته خرما که به آن می گویند قِطْمِير و نزد شما ارزشی ندارند به آن اندازه اینها مالك نیستند خب اگر مالك هیچ چیزی نیستند چرا شما می پرستید شما «خوفاً من الضرر» و «شوقاً الى النفع» می پرستید از اینها که کاری ساخته نیست ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ﴾ مالك چیزی نیستند خب کسی معبود است که مالك باشد و کسی مالك است که خالق باشد از اینها نه خلقت برمی آید نه مالکیت برای آنهاست زیرا اگر کسی خالق نباشد مالك نیست خلقت، مستلزم مالکیت است مالکیت، کاشف خلقت است آنها چون خالق نیستند لازمی ندارند، چون مالك نیستند مکشوفی ندارند اگر کسی مالك چیزی بود کشف می شود که او خلق کرده، اگر خالق چیزی باشد لازمه اش این است که مالك باشد خلقت، مستلزم مالکیت است مالکیت، کاشف خلقت است اینها نه کاشف دارند نه ملزوم و مستلزم.

۱. سوره زمر، آیه ۶۷.

۲. سوره تکویر، آیه ۱.

۳. سوره تکویر، آیه ۲.

هشدار به مشرکان در ناشنوایی و ناتوانی از پاسخ‌گویی معبود آنان

فرمود: ﴿إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ﴾ شما بالأخره اینها را عبادت می‌کنید تا مشکل شما را حل بکنند آنها که غی فهمند، بگویند مقرب ما هستند ﴿إِلَى اللَّهِ﴾^۱ که غی فهمند، بگویند شفعاى ما هستند ﴿عِنْدَ اللَّهِ﴾^۲ که غی فهمند ﴿إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ﴾ بر فرض هم بشنوند ﴿مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ﴾ اینها که غی شنوند (يك) بر فرض هم بشنوند کاری از اینها ساخته نیست (دو) آن ملائکه و قدیسین که شما این اجرام را تمثال آنها قرار دادید آنها هم که اعتنا به شما ندارند به حرف شما گوش غی دهند بر فرض هم حرف شما را بشنوند چون مسخر اله هستند به اذن خدا کار می‌کنند ﴿يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ هرگز بدون اذن خدا کاری غی کنند جوابی هم غی دهند ﴿وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ﴾.

اخبار به تبری معبود مشرکان در قیامت از آنان

خطر دائمی هم این است که در قیامت همه اینها از شما تبری می‌کنند تابع از متبوع تبری می‌کند که ﴿إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا﴾^۳ که در سوره مبارکه «بقره» گذشت ﴿وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بَشِرِكِكُمْ﴾ این شرك شما را باطل می‌دانند این را منكر می‌دانند به این كفر می‌ورزند می‌گویند این باطل است ﴿وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بَشِرِكِكُمْ﴾.

یادآوری به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر انحصاری بودن گزارش خدا از اسرار عالم

بعد ذات اقدس الهی يك پیام خاصی نسبت به وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دارد فرمود: ﴿وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ﴾ در آن موارد که ﴿تَرَى﴾ و امثال ذلك آمده است ناظر به هر مخاطبی می‌تواند باشد اما این پیام خصوصی است فرمود: ﴿وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ﴾ تو پیامبری، نبأ دریافت می‌کنی نبی آن است که نبأ و گزارش دریافت می‌کند هیچ گزارشگری مثل ما نیست که خبیر باشد ما از اسرار عالم باخبریم (يك) و این اسرار را صادقانه

۱. سوره زمر، آیه ۳.

۲. سوره یونس، آیه ۱۸.

۳. سوره بقره، آیه ۱۶۶.

به تو گزارش می‌دهیم (دو) و در این راز هم دیگران را سهیم نکردیم برای اینکه آن صلاحیت دریافت نبأ و گزارش غیبی را ندارند (سه) پس ﴿وَلَا يُبَيِّنُكَ﴾ مثل ما که خبریم هیچ کس شما را مثل ما با خبر نمی‌کند.

تفّن ادبی، علت تقدّم جار بر مجرور در آیه ﴿وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاحِرَ﴾

اما آنجا که فرمود: ﴿تَرَى﴾ که در خیلی از موارد ذکر شده مثلاً ﴿وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاحِرَ﴾ این ﴿تَرَى﴾ اختصاصی به وجود مبارک پیغمبر ندارد مَخْرَ یعنی شکافت، مَاحِر یعنی شکافته که در سوره مبارکه «نحل» هم به همین صورت آمده حالا برخی‌ها تلاش و کوشش کردند تا ثابت کنند چرا در سوره مبارکه «نحل» جار و مجرور مؤخّر است در اینجا مقدّم است در آیه چهارده سوره «نحل» این است ﴿وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاحِرَ فِيهِ﴾ اما در اینجا فرمود: ﴿وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاحِرَ﴾ این ﴿فِيهِ﴾ را مقدّم بر ﴿مَوَاحِرَ﴾ داشت حالا آنجا چون در صدد بیان نعمت‌های الهی بود اول مواخر را مَاحِرَها را ذکر کرده است ولی چون عندالتحلیل روشن شد که آیه دوازده سوره مبارکه «فاطر» مشابه همین آیه چهارده سوره مبارکه «نحل» است این تفاوت و تفّن ادبی برای ظرافت کار است نه برای اینکه آنجا در صدد بیان نعمت است اینجا در صدد بیان فرق بین فریقین.

عین ذات بودن غنای خدای سبحان و صفات کمالی او

آن وقت مهم‌ترین آیه‌ای که جزء غرر این سوره مبارکه است همین است ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾^۱ این چون قبلاً هم بحث شد حالا به طور اجمال از آن می‌گذریم خدای سبحان غنی است این غنا عین ذات اوست نه اینکه این غنا وصف لازم باشد چون اگر وصف لازم باشد هر لازمی، متأخّر از ملزوم است ملزوم که ذات است مقدّم بر این وصف است اگر غنا، وصف خدا باشد پس در مقام ذات - معاذ الله - این غنا نیست پس خدا در مقام ذات، غنی است نه اینکه این غنا وصفی باشد که لازم ذات است چون هر لازمی مؤخّر از ملزوم است این درباره خدا روشن است که صفات کمالی خدا عین ذات است.

درباره ما انسان‌ها هم صفات نقص ما عین ذات ماست اگر گفته شد «الانسان فقیر» نظیر اینکه «الماء حارٌّ» یا «الماء باردٌ» نیست در «الماء حارٌّ» یا «الماء باردٌ» حرارت و برودت، عرض مفارق آب هستند اگر گفتیم «الماء حارٌّ» یا «الماء باردٌ» حرارت و برودت عرض مفارق آب‌اند و در مقام ذات آن نیستند (يك) وصف ذاتی آن هم نیستند (دو) و اگر گفته شد «الانسان فقیر» نظیر «الأربعة زوج» نیست برای اینکه درست است زوجیت، ذاتی اربعه است اما عرض لازم است عرض ذاتی است نه ذاتی یعنی جنس و فصل و هر عرضی ولو لازم هم باشد از مرتبه ملزوم مؤخر است لذا زوجیت جزء کیفیات مختص به کمیات است و عدد جزء کمیات است در مقوله دیگر است یکی در مقوله کیف است یکی در مقوله کم است، یکی مقدم است دیگری متأخر است زوجیت در متن اربعه نیست لازمه ذات اربعه است اگر گفته شد «الانسان فقیر» نظیر «الأربعة زوج» نیست برای اینکه این اشکال را دارد. مرحله سوم این بود که اگر گفتیم «الانسان فقیر» نظیر «الانسان حیوان ناطق» نیست برای اینکه حیوانیت و ناطقیّت ذاتی انسان هستند اما ذاتی به معنی ماهیّت نه ذاتی به معنی هویت چون هستی، اصل است و ماهیّت به تبع هستی تحقق پیدا می‌کند و اصالت از آن هستی است، اگر «الانسان فقیر» نظیر «الانسان حیوان ناطق» باشد این به اصطلاح می‌شود ذاتی باب ایساغوجی، ذاتی ماهیّت می‌شود نه ذاتی هویت، آن وقت معلوم می‌شود در مقام هویت، فقر نیست. بخش چهارم این است که اگر گفتیم «الانسان فقیر» مثل آن است که بگوییم «الانسان موجود» یعنی هویت او عین فقر است این طور نیست که لازمه هویت او فقر باشد فقری است ممثّل به نام انسان و چون هستی، اصل است اگر شما «الانسان موجود» را به يك ادیب بدهید به يك نحوی بدهید بگویید این را ترکیب کن می‌گوید «الانسان» مبتدا «موجود» خبر ولی وقتی به يك حکیم بدهید می‌گوید «الانسان» خبر مقدم، «موجود» مبتدای مؤخر؛ چون هستی، اصل است و انسانیت به این هستی تکیه می‌کند کار ادیب این است که بگوید مبتدا چیست، خبر چیست اینها را باید تعریف کند اما حالا در فلان جمله چه چیزی مبتداست و چه چیزی خبر است این دیگر کار ادیب نیست این کار فنان آن فن است معنای مبتدا و معنای خبر را ادیب باید تعیین کند اما در فلان جمله چه چیزی است و چه چیزی فرع، چه چیزی برای چه

چیزی ثابت است، چه چیزی تکیه‌گاه چیز دیگر است این دیگر کار ادبی نیست تا از ادیب پرسیم لذا «الانسان موجود» را وقتی حکیم بخواهد ترکیب کند می‌گوید «الانسان» خبر مقدم، «موجود» مبتدای مؤخر زیرا هستی اصل است و انسانیت تابع آن است. این هستی، عین فقر است ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾ همان‌طوری که ذات اقدس الهی عین غناست نه «ذاتٌ ثبت له الغنى» انسان هم عین فقر است.

خداشناسی، لازمه شناخت انسان بر فقر ذاتی خویش

اگر عین فقر است ارتباطش الاً و لابد به مبدأ است لذا اگر کسی خودش را بشناسد یقیناً خدا را می‌شناسد چیزی که عین ربط الی الله است این فرض ندارد که خودش را بشناسد و الله را نشناسد این مسئله «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^۱ يك امر قطعی را خبر می‌دهد که اگر کسی واقعاً خودش را بشناسد الاً و لابد خدای خود را خواهد شناخت لذا فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾ که می‌خواهد نتیجه‌گیری از این چند آیه قبلی بکند بعد هم او را هشدار بدهد که اگر دیر بجنید شما را می‌برد گروه دیگر را می‌آورد.

«و الحمد لله رب العالمين»

۱. مصباح الشریعه، ص ۱۳؛ متشابه القرآن، ج ۱، ص ۴۴.